

ایران در صربستان و صربستان در ایران

دیان اسپایسوویچ

صربستان

در زمان‌های بسیار کهن، هزاران هزار سال پیش، در سرزمینی، گروهی از مردم زندگی می‌کردند که خود را آریایی می‌نامیدند (آریا یعنی نژاد شریف). در آن سرزمین، به علت ویژگی جغرافیایی، ۹ تا ۱۰ ماه از سال، روز و ۲ تا ۳ ماه، شب بود؛ آب و هوایی باصفا، تابستان‌هایی ملایم و زمستان‌هایی ملایم تر داشت. به علت انبوهی و تنوع گیاهی - جانوری و آب و هوا، سرزمین را «بهشت آریایی»، نامیدند. کتاب مقدس «اوستا» - که هم چون کتاب مقدس هندوان ودا - کهن‌ترین نوشته‌ی ایرانیان باستان به شمار می‌رود، چنین می‌گوید: «اولین و بهترین سرزمین از جمله سرزمین‌هایی که من - اهورامزدا - آفریده‌ام، «ایران ویج» نیک آفرین است. آن‌گاه اهریمن مرگ آفرین در مقابل آن بلند شد. و یاران اهریمن اژدهای پلیدی و زمستان را آفریدند. در این سرزمین، دوره‌ی سرما ۱۰ ماه و دوره‌ی گرما ۲ ماه طول می‌کشد.»

اهریمن در آفرینش درخشان مزدایی، برف، یخ و سرما را آفرید که نتیجه‌ی آن تباهی هستی (دروغ) بود. بدین‌گونه فرآیندی بی‌نظیر به وجود آمد: مهاجرت آن‌ها باعث تسلط بر سرزمین‌های جدیدی شد و در این مهاجرت‌ها فرهنگ این قوم بر دیگران غالب آمد. این فرآیندی است که تا

پایان قرن ۱۹ به طول انجامید. آریایی‌ها با خود، یادگار سرزمین‌های شمالی را به این سرزمین‌ها آوردند. به هم‌راه صفای قدسی و روشن‌نگری اولیه‌ی آیینشان و با هر چیز که برخورد می‌کردند در اندیشه، پرستش، عدالت و اصل جدایی خوبی از پلیدی، تأثیر بنیادی می‌نهادند.

به مرور زمان، از این قوم، شاخه‌های متعددی به وجود آمدند که تمدن‌ها، فرهنگ‌ها، اسطوره‌ها، آیین‌ها و ادیان مختلف ایجاد نمودند. با آن‌که بنای ظاهری این شاخه‌ها متفاوت به نظر می‌رسد، ولی تمامی آن‌ها بر یک اساس بنیادین ساخته شده‌اند: دین خورشیدی اولیه‌ی یادگار میهن مادری.

چنان‌که میراث مشترک ما صربها و ایرانیان حکایت می‌کند، فرزندان خدا، اولین میهن خود را ترک کردند و با گذر از بعد زمان و مکان، از شمال به جنوب و از عصر زرین به عصر تیره حرکت کردند و هم‌زمان نور خورشید نیز در مسیرشان تدریجاً خاموش می‌شد؛ تا وقتی که به جنوبی‌ترین نقطه (خانه‌ی تیره) رسیدند و این روشنایی، کاملاً ناپدید شد؛ دانش مقدس فرزندان نور، به تدریج در مسیر آن‌ها به دست فراموشی سپرده می‌شد؛ ولی آن دانش مقدس، به شیوه‌ای دیگر در تصویر ذهنی ما منقوش است. این علوم مقدس، به طور پراکنده در اسطوره‌ها، داستان‌ها، سرودهای ملی، سمبل‌ها، آیین‌ها، تعلیمات متافیزیکی، رسوم و ادیان مختلف، حفظ شده و نسل به نسل منتقل می‌شود؛ تا روزی که افکار مقدس انسان آریایی در روز رستاخیز، این علوم مقدس را دوباره منسجم و یک پارچه سازد.

موقعیت ایران شناسی در صربستان، بسیار ضعیف است (حتی می‌توان گفت که این رشته در آن جا وجود ندارد). تاکنون کسی به طور جدی، هم‌زمان در مبحث تحقیق و پژوهش سنت‌های ایرانی و صربی مشغول نبوده است. از این جهت، ما در این جا به اختصار به پاره‌ای از ایده‌ها، مفاهیم، سمبل‌ها، آیین‌ها و رسومی که در میراث ملی فرهنگی ایرانی‌ها و صرب‌ها و در ادیان پیشین و کنونی آن‌ها وجود دارد، اشاره می‌کنیم. این مقاله در این جا فقط جنبه‌ی اطلاعاتی دارد؛ ولی تحقیقات اساسی‌تر در پژوهش‌های تحقیقی و اکتشافی، اطلاعات مهم‌تر و ریشه‌دارتری به ما خواهند داد.

انسان آریایی، وابسته به اعتقادات آسمانی است. او با بینشی آسمانی (روشنایی درونی و قلبی) از جایی که او ایده‌هایش الهام می‌گیرند، می‌آید. چرخش طبیعت، برای او فقط مظهر تقدیر الهی است، یا به نقل از روشنفکر مشهور اروپا - آسیایی «الکساندر دوگین»: «طول مدت سال، دوره‌ای کوتاه مدت از یک پدیده‌ی متافیزیکی است که خداوند با آن گردش کیهان‌ها انسان را آموزش

می‌دهد». فقط بدین گونه برای ما آشکار می‌شود چرا نوروز بزرگ‌ترین جشن آریایی است. زمانی، اقوام آریایی، جشن خورشید شکست ناپذیر را در کوتاه‌ترین روز سال برگزار می‌نمودند که زمانی است که خورشید در سطح افق، در پایین‌ترین سطح خود قرار دارد؛ یعنی در زمان مرگش - که در آن به طور سحرآمیزی، دوباره جان گرفته و تولدی دیگر می‌یابد و در مسیر حرکت شمالی‌اش به راه می‌افتد. نوروز، سمبل حوادثی است که در آخرالزمان رخ می‌دهد و این اساس وضعیت طبیعی و ازلیت است. با گذشت زمان، صربها و ایرانیان، سال نو را روز آغازین فصل بهار قرار دادند و در دوره‌ای هم شروع فصل پاییز را برای جشن سال نو انتخاب نمودند؛ ولی آن چه مهم است، این است که آداب و رسوم در هر زمانی بدون هیچ گونه تغییری انتقال می‌یافتند.

آخرین چهارشنبه از سال کهنه در تمام ایران، آتش بر پا می‌کنند. مردم هفت کپه آتش می‌افزودند و از روی آن می‌پرند. آنان اعتقاد دارند که بدین گونه، اهریمن را از خود دور ساخته و هر گونه پلیدی و بیماری را که در طول سال در بدن و افکار آنها جمع شده، پاک می‌سازند. در حین پریدن از روی آتش، می‌خوانند: «زردی من از تو، سرخی تو از من» زردی یا رنگ زرد، سمبل بیماری و اقبال شوم و رنگ سرخ، سمبل تن‌درستی و شادمانی است مادران به هم‌راه نوزادان کوچک خود از روی آتش‌های افروخته می‌پرند و با سرودی، از آتش می‌خواهند که ارواح پلید را از آنها دور کند. در صربستان نیز چنین رسومی وجود دارد. در بسیاری از جشن‌ها مردم آتش روشن می‌کنند و از روی آتش می‌پرند آنها حتی حیوانات اهلی را که نگهداری می‌کنند؛ و ادار می‌سازند از کنار آتش عبور کنند. هدف از افروختن آتش در ایران و صربستان، یک‌سان است؛ حفظ و مراقبت از تأثیر ارواح پلید.

ایرانیان و صرب‌های باستان، برای خداوند خود تمثال نمی‌ساختند؛ بلکه سمبل پروردگار، آتشی در آسمان بود. از این جهت، آتش مقدس است و نباید با هیچ چیز دیگری آلوده شود. در میان صرب‌ها آتش‌دانها و آتش افروخته در آن، مقدس بوده و نمی‌باید با هیچ چیز آلوده می‌شد. برای ایرانیان و صرب‌ها آتش قدرت پاکیزه‌سازی دارد. در روز قیامت، آتش مردم را می‌آزماید. واژه باستانی آتش در میان ایرانیان Atar بوده که در زبان صربی به آن Vatra گفته می‌شود.

در میان ایرانیان، چند روز آخر سال، شخص یا اشخاصی، جامه‌ای با مزه به رنگ قرمز با تزئینات رنگارنگ می‌پوشید؛ کلاهی بزرگ بر سر می‌گذارد؛ صورت، گردن و دست‌هایش را سیاه کرده و با سر و صدا و آوازهای خنده‌دار، شکلک در می‌آورد و شوخی‌کنان به خانه‌های مردم سر می‌زند. او به مردم، فرارسیدن نوروز را نوید داده و در مقابل از مردم هدیه دریافت می‌کند. روز ۱۳



سال نو (آخرین روز جشن نوروزی)، ایرانیان، سپیده دم از خانه‌هایشان بیرون آمده و به دامان طبیعت می‌روند. آن جا به جشن و سرور می‌پردازند و به یک دیگر آب می‌پاشند؛ تاب به درختان بسته و تاب‌بازی می‌کنند؛ دخترانی که ازدواج نکرده و بی‌شوهر هستند، پای علف‌ها شیرینی می‌گذارند و ساقه‌های علف را به یک دیگر گره می‌زنند تا هر چه زودتر به خانه‌ی بخت خود بروند. در صربستان در مورد هفته‌ی سفید (آخرین هفته‌ی زمستان) به رسومی مشابه بر می‌خوریم. گروه‌های کوچک مردم با پوشش‌ها و ماسک‌های خنده‌دار و صورت‌های سیاه شده فریاد و سر و صدا می‌کنند. آن‌ها با رفتار غیرمعمول (بداخلاقی و فحاشی) از مردم هدیه دریافت می‌کنند.

آخرین روز از هفته‌ی سپید مردم به میان طبیعت می‌روند و در آن جا به شوخی و شادمانی پرداخته و آواز می‌خوانند؛ می‌رقصند؛ به درختان تاب می‌بندند و تاب‌بازی می‌کنند. معنی و مفهوم این آیین‌ها در ایران و صربستان یک‌سان است: کسانی که پوشیده و با صورت‌های سیاه ظاهر می‌شوند، مظهر درگذشتگان هستند که با فریاد و سر و صدا، آمدن خود را خبر می‌دهند. آن‌ها با رفتار بی‌ادبانه و بد اخلاقی، قدرت خود را که بیش‌تر از قدرت مردم عادی است، به نمایش می‌گذارند. مردم به آن‌ها هدیه داده و در مقابل از آنها هدیه دریافت می‌کنند؛ بدین صورت که با دادن هدیه، از این ارواح، انتظار هدایایی هم چون باروری حیوانات و کشتزارهایشان دارند. تاب‌بازی، کار سحرآمیزی است. با این کار، جسم مردم از ارواح پلید رها می‌شود. در آن روز، تاب‌بازی می‌کنند تا تمام سال، تن درست و سلامت باشند. مردم با شستن سرو صورت و غسل کردن، خود را از گناه می‌آلایند و این باور، هم در وضو گرفتن پیش از نماز و عبادات در میان ایرانیان و صرب‌ها، چه در ادیان قدیمی و چه در ادیان امروزی، مشترک است. هم‌چنین در مسیحیت از آب برای غسل تمعید استفاده می‌کنند.

ایرانیان باستان برای نوروز، یک قرص نان ویژه به نام «ذروُن» می‌پختند. آن نان را در حرم (۴) تبرک می‌کردند و بعداً هر کس لقمه‌ای از آن می‌خورد. هر کس بدون توجه به جنسیت و سن و سال، به نام اهورامزدا و امشاسپندان، هفت جرعه می‌نوشید. امروزه این مراسم، هنوز در سراسر صربستان انجام می‌شود و در آیین مسیحیت، تکه‌ای از قرص نان با جرعه‌ای شراب، به همین مناسبت، صرف می‌شود.

در ایران و صربستان، جشن نوروز، جشن زندگی، شادی، حاصل خیزی و نعمت است. این روزها خداوند گناهان مردم را می‌بخشد و مردم هم، یکدیگر را بخشیده و اگر کدورتی در میان آن‌ها

است، آن را به فراموشی می سپارند.

میان ایرانیان و صرب‌ها گرمی داشت درگذشتگان و اجداد، بسیار با اهمیت است. در طول سال، چندین جشن وجود دارد که در این جشن‌ها ارواح اجداد می‌آیند تا فرزندان خود را ببینند. از این رو، آتشی افروخته می‌شود تا ارواح نیاکان، راه خانه‌ی فرزندان را راحت‌تر ببینند؛ برای آن‌ها غذا و هدایایی تدارک می‌بینند و در این ایام، از منزل بیرون نمی‌روند. در صربستان، «بادنیه و چه» هم ترازِ شب یلدا در میان ایرانیان است. از خوراکی‌هایی که برای این شب در نظر گرفته شده است (گردو، فندق، تخمه، گندم، میوه‌های خشک شده و شراب) برای گرمی داشتن گذشتگان استفاده می‌شود. نان و غذاهای تهیه شده از حبوبات جای‌گزین قربانی و خشکبار (Panspermia) نماد قربانی حاصل خیزی و شراب، خون است.

چنان‌که اشاره شد، در زمان‌های قدیم، تمامی آریایی‌ها جشن سال نو را در روزهای کوتاه زمستانی جشن می‌گرفتند. در ایران امروزی هم این جشن، به صورت جشن شب یلدا برگزار می‌شود؛ یعنی همان هنگامی که صرب‌ها بادنیه و چه و «بوژیچ» (تولد خدا) را جشن می‌گیرند. یلدا در فارسی باستان هم معنی «تولد» دارد و این، تولدِ خورشید و یا بعدها، تولد میترا بود.

چون‌که اشاره شد، ایرانیان در هنگام پریدن از روی آتش، چنین سرودی می‌خوانند: «زردی من از تو؛ سرخی تو از من»؛ در میان صرب‌ها رنگ زرد، مفاهیم متعددی دارد؛ از جمله سمبل ناتوانی، حسادت، بیماری و مرگ است و رنگ سرخ، سمبل خورشید، آتش، زندگی و تن‌درستی است و انسان را از نظر خوردن و پلیدی‌ها نگاه می‌دارد. کمی پیش از «جور جودان» (؟)، مادران یک رشته نخ سرخ و یک رشته نخ سفید به گل‌های خود روی وحشی می‌بندند و فردا آن نخ‌ها را باز می‌کنند و به گردن بچه‌هایشان می‌بندند و سپس دو نخ زرد و سیاه به همان گل خود رو می‌بندند و می‌گویند: «زردی را برای تو می‌گذارم و سرخی را از تو می‌گیرم؛ سیاهی را برای تو می‌گذارم و سپیدی را می‌گیرم».

میترا - پادشاه و فرزند خدا - در غاری پر از نور متولد شد. تولد او را ستاره‌ی سعادت یا ستاره‌ی دنباله دار (Komet) خبر داد. این موضوع را در روایت پادشاهان پارت هم می‌توان یافت. پادشاه پارت، پیش از نشستن بر تخت، به غاری رفت و فرمان برداران او به نزدش می‌آمدند و او را به عنوان فرزند خداستایش می‌کردند. ایرانیان، این موضوع را (غار و نجات دهنده) را به دین امروزی خود تعمیم دادند و امروز باور دارند که امام غایب (امام دوازدهم) در غاری در دل کوهی به خواب رفته است و در آخرالزمان زمان برای هدایت آخرین نبرد، ظهور خواهد کرد. در میراث ملی صربی باوری درباره‌ی پهلوان اسطوره‌ای، «مارکو کرالیویچ» برمی‌خوریم. در هنگام تولد عیسی مسیح هم آسمان روشن و



درخشنده شده بود و تولد او را نیز ستاره‌ی سعادت، ستاره‌ی دنباله دار (Komet) خبر داده بود. او در آرامگاه خود مجدداً زنده شد. آرامگاه چهار پادشاه پارت در نقش رستم هم به شکل صلیب است. در روز قیامت، ارواح مردگان دوباره زنده می‌شوند و در متن‌های مذهبی مزدیسنا (مزدایی) چنین آمده است: «تا آخرین بدن خود را بیوشانند.» و این آخرین بدنی است که ارواح به هنگام زنده شدن در آن جای می‌گیرند. کتاب «ولس» - کتاب اسلاوهای باستان - (صرب‌ها یک شاخه از اسلاوها هستند) هم می‌گوید که مردم بعد از مرگ، تنی نو می‌گیرند. همین باور، در مسیحیت، مذهب امروزی صرب‌ها موجود است. ایرانیان برای نوروز، لباس‌های نو می‌پوشند که سمبل این تن واپسین است. از رسوم مشترک ایرانیان و صرب‌های باستان، اعتقاد به نان و نمک خوردن مشترک و گروهی است. بر سر این سفره، همه، از پادشاه و گدا دعوت می‌شوند و غذای را که قبلاً تبرک شده، تناول می‌کردند و بدان «خورشت» می‌گفتند که با نام Euharistija که در مسیحیت به نان و شراب معروف است مشابه است.

ایرانیان باستان، بیماری و مرگ را کار اهریمن می‌دانستند. بیماری، فقط نشانه‌ی ظاهری وجود روح ناپاک در بدن انسان است. بهترین درمان، کلمه‌ای خدایی بود و از شخص بیمار، روح پلید و گناه - که علت بیکاری بود - دور می‌شد. در میراث ملی صرب‌ها هم ارواح بد باعث بیماری و هرگونه پلیدی است. برای عیسی مسیح، شفا دادن، یعنی بیرون راندن پلیدی و ارواح زشت خو است. او نیز برای دور ساختن آنها از کلمات الهی استفاده می‌کرد.

گاه‌شماری یا تقویم ایرانیان و اسلاوهای باستان، یک‌سان است؛ همچنین در آن ایام، روز به ۵ قسمت تقسیم می‌شد که این هم در اسلام و هم در مسیحیت دیده می‌شود. در این مسأله یک موضوع جالب وجود دارد: اولین بخش روز، از سپیده دم تا صبح را زرتشتیان «هاون» می‌نامند، موبدان در هنگام سپیده دم، در هاون‌های بزرگ، گیاهی را برای دست‌یابی به نوشابه‌ی مقدس می‌کوبیدند. صدای آن هاون‌ها خبری بود که وقت نماز را اعلام می‌داشت و این ریشه‌ی زنگ کلیساها است ...

همان‌طور که گفتیم در سنت‌های ایرانیان و صرب‌ها همانندی‌های زیاد وجود دارد که فقط نام بردن از آنها مستلزم صرف وقت بسیار است.

این مطلب ترجمه‌ی قسمتی از مطالعات و تحقیقاتی است که محققان در طول سال‌های متمادی انجام داده‌اند.